

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس دویستم

سید محمد حسن طہرانے

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قبل از ادامه صحبت در کیفیت تغذیه در حدیث عنوان، که خدمت رفقا عرض شد، چون موارد زیادی، هم از داخل و هم از خارج راجع به بعضی از شبهات و سؤالاتی که درباره حجیت فعل ولی خدا که بحث می کردیم مطرح شده است، بنا را بر این گذاشتیم که مجموعه این سؤالات جمع آوری بشود، رفقا، دوستان، راجع به مطالبی که خدمتشان عرض شد، حالا بر حسب مراتب خودشان، اگر سؤالی و ابهامی هست، این ها را لطف کنند یادداشت کرده تا بعد در یک مجلسی که خارج از این مجلس عنوان هست، به آنها شفاهی پاسخ دهیم، البته این را هم در نظر داشته باشید که رفقا و دوستان این مطالب را دارند تهیه و تنظیم می کنند و به صورت یک کتاب، به طور مستقل با اضافاتی انشاءالله به طبع و نشر خواهد رسید. متنها خب از نقطه نظر اینکه از نظر صوتی هم مسائل مطرح شود، از این جهت مناسب است که در یک مجلس یا دو مجلس، خارج از مجالس عنوان، و بیشتر هم مجالسی که اخلاء و فضلاء روحانی در آن مجلس تشریف دارند، نسبت به این مطالب بپردازیم.

صحبت ما در کیفیت تغذیه بود، و این که انسان غذا را به عنوان مقدمه و وسیله رسیدن به مقصود باید مد نظر قرار بدهد، و به خود غذا و کیفیت مأكولات، به عنوان استقلال نباید نگاه کند. عرض شد در جلسه قبل که اگر این طور باشد با حیوانات تفاوتی ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «كالبهيمة المربوطة، همها علفها»¹؛ افرادی که این ها هدف ندارند، مقصد ندارند، و منظور و مقصودشان در این دنیا رسیدن به مطامع دنیا و تکالب بر حطام دنیاست را به حیوانی که در طویله بسته اند و جلوی علف ریخته اند، تشبیه می نمایند؛ این حیوان غیر از خوردن و نگاه کردن به آنچه که دارد آن را می بلعد، هیچ فکر دیگری ندارد. تصور دیگری از عالم ندارد: عالم را سیل ببرد، این علف جلوی ما از بین نرود! این، همی است که این حیوان دارد. در نظام خلقت انسان این مسئله به این کیفیت لحاظ نشده است. مأكولات به عنوان مقدمه برای ارتقاء روح و برای گذران این دنیا و رسیدن به آن مقصد و مقصود باید مورد توجه قرار بگیرد. و این هم از مسائلی است که باید انسان نسبت به آن مسائل دقت کافی داشته باشد و اشتباه برداشت نکند.

همیشه بزرگان سیر و سلوک نسبت به کیفیت اکل و تغذیه مطالبی داشته اند و دستوراتی می داده اند. و خب البته این مطالب بی مناسبت هم نیست با استقبال ماه مبارک رمضان که چند روز دیگر هست. نسبت به روزه و کیفیت آن، جملاتی خدمت دوستان عرض کنیم و انشاءالله تتمه مطالب باشد برای بعد از ماه مبارک، به

خواست خدا.

همین قضیه و همین مطلب است که خداوند متعال در دوازده ماه سال، یک ماه را بالاجبار و قهراً ماه گرسنگی و احساس جوع و صرف نظر کردن از مأکولات قرار داده است. و این یک نکته خیلی مهمی است که چرا بزرگان و ارباب سیر و سلوک، دستور دو روز روزه در هفته، یا آن دستور سه روز در ماه را در تمام مدت سال می‌دادند. البته خب این دو روز در هفته یک قدری خاص‌تر از آن سه روز در ماه است. یا روزه ماه رجب و شعبان را به ضمیمه رمضان مدّ نظرشان قرار می‌دادند. چنانچه درباره رسول خدا داریم که حضرت ماه رجب و شعبان را به رمضان متصل می‌کردند. این چه قضیه‌ای هست؟ واقعا ما وقتی که یک رسول خدایی می‌شنویم، یک ائمه‌ای می‌شنویم، یک امام زمانی می‌شنویم، گاهی با خودمان فکر می‌کنیم خب این‌ها هم نیاز به این مطالب مگر دارند؟ مگر پیغمبر نیاز به روزه دارد؟ خب روزه را انسان برای چه می‌گیرد؟ برای این که تجرّد پیدا کند، یعنی آنها تجرّد پیدا نکرده‌اند؟! امام برای چه روزه می‌گیرد؟ برای این که تزکیه و آن جنبه تقرّب بیشتر برای او حاصل شود؟ او که دیگر به اصل و به حقیقت تقرّب، که عین وحدت و وحدت در عین است، واصل شده است. این انجام این دستورات دیگر برای چیست؟

چندی پیش بود با یکی از رفقا در یک جلسه‌ای چند نفری بودیم، صحبت راجع به این شد که رسول خدا تا وقتی که حیات داشتند برای حضرت خدیجه سلام الله علیها همیشه ایشان کارهای مستحب انجام می‌دادند، صدقات انجام می‌دادند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌کردند، که بعضی از همین زن‌های پیغمبر اعتراض می‌کردند: هنوز که هنوز است در فکر آن - اسم می‌آوردند: - پیرزن - هنوز باقی هستی و چه و چه؟

خب حالا کاری به آن اعتراض آنها و پاسخ رسول خدا نداریم که حضرت فرمودند: کجا بودید شما در آن وقتی که او چه کرد و چه کرد و چه مسائلی را انجام داد. واقعا حضرت خدیجه سلام الله علیها بر گردن همه حق دارد، بر گردن تک تک ما ایشان حق دارد و حضرت خودشان را به کلی فانی در رسول خدا کردند. تمام اموالشان را یک جا به رسول خدا بخشیدند، تمام اموالشان را. خیلی ثروتمند بودند. وقتی این‌ها می‌آمدند پیغمبر را مورد اذیت قرار بدهند - سنگ می‌زدند، بچه‌ها را تحریک می‌کردند که بیایند بیفتند دنبال پیغمبر با سنگ بزنند، بچه‌های هفت ساله، ده ساله، دوازده ساله، بزرگ‌تر، این‌ها می‌آمدند و پیغمبر را مورد آزار قرار می‌دادند - این حضرت خدیجه می‌آمد در مقابل این سنگ‌ها خودش را سپر قرار می‌داد! که سنگ می‌خورد و سر حضرت خدیجه را می‌شکست، پای حضرت خدیجه را می‌شکست. این طوری بوده قضیه، توجّه می‌کنید؟ در آن شعب ابی طالب که سه سال بودند و حضرت خدیجه واقعا چه زحماتی متحمل شد و پشت به پشت پیغمبر ایستاد و صحنه را خالی نکرد، و پیغمبر را رها نکرد با تکلیفش، فرمود: خب تو رسول الله هستی و تکلیف داری! من چه گناهی کرده‌ام باید پا به پایت بایستم؟ تو رسول الله هستی و اجرش را هم می‌بری! من چرا بخواهم این مسائل را متحمل شوم؟ حضرت خدیجه خودش را در رسالت پیغمبر شریک احساس

می‌کرد! اصلاً احساس زن و شوهری نبود! یعنی می‌گفت: پیغمبر یکی، من هم یکی! من باید بیایم از پیغمبر دفاع کنم، تا به مقصدش برسد، من دفاع نکنم او کاری انجام نمی‌دهد! من اگر از او دفاع نکنم و مورد آزار قرار بگیرد، از مقصدش می‌ماند. تا من نیایم به غار حرا و برای او غذا نبرم - هفته‌ای چند بار از مکه به غار حرا می‌آمد! یک قدم و دو قدم نبود! - خب او آنجا نمی‌تواند عبادت بکند. این دوران را سپری نمی‌تواند بکند. پیغمبر می‌رفت آنجا در غار حرا خوش‌گذرانی بکند؟ می‌رفت در غار حرا بساط عیش و نوش راه بیندازد؟ خب رفته‌اید، همه رفته‌اید و دیده‌اید چه خبر است دیگر، بله؟!

پیغمبری که نباید بیاید در شهر در مدت یک اربعین حتی چشمش به یک آدم نباید بیفتد، اگر بیفتد خراب می‌شود، کی باید غذا بیاورد؟ کی باید برسد؟ کی باید این مطالب را در نظر بگیرد؟ هان؟ کی باید این کار را انجام بدهد؟ حضرت خدیجه این کار را می‌کرد. غذا را می‌گذاشت و برمی‌گشت. در بسیاری از موارد که حضرت خدیجه می‌آمد - غار حرا رفته‌اید؟ باید رفقا خیلی رفته باشند! آدم نفسش در آنجا بند می‌آید! - در آنجا برای پیغمبر غذا و آب را می‌خواست بگذارد، - آن بالا آب نبود! - ، پیغمبر مشغول سجده بودند و ایشان هرچه می‌ایستاد می‌دید پیغمبر سر از سجده برنمی‌دارند و برمی‌گشت! بارها به این کیفیت اتفاق افتاده بود! حالت حضور پیغمبر را به هم نمی‌زد! کجا همچنین چیزهایی را می‌شود پیدا کرد؟! ما در چه عوالمی اصلاً داریم صحبت می‌کنیم؟ از مکه بلند شود بیاید آنجا و ببیند پیغمبر نشسته‌اند و مشغول توجّه‌اند، مشغول ذکرند، حالا چه مشغول سجده و چه مشغول ذکر، به پیغمبر سلام هم حتی نکنند! ما یحتاج پیغمبر را آنجا بگذاریم، لباسش را باید بیاورد، خب هر روز لباس باید عوض بشود، در آن گرمای کذایی، لباس بیاورد و بعد هم دوباره برگردد؛ درست؟ این کارها را کی می‌کرد؟ این حضرت خدیجه انجام می‌داد.

پیغمبر تا عمر داشتند از فکر حضرت خدیجه بیرون نبودند. گوسفند می‌کشتند به فقرا می‌دادند، ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند. پول به فقیر می‌دادند، ثوابش برای حضرت خدیجه بود؛ نماز می‌خواندند، ثوابش برای حضرت خدیجه بود، قرآن می‌خواندند، همین طور. تمام شد؟ خب مگر پیغمبر نیاز به این کارها داشت؟ او که اصل همه وجود است و آن که رأس واسطه فیض بین خدا و بین موجودات است، او که دیگر تمام عالم در دستش است! او وسیله برای نزول برکات و نعمت‌ها و نفحات الهی به همه عالم وجود است، از جمله حضرت خدیجه. دیگر حالا چرا گوسفند می‌کشد که ثوابش را برای حضرت بفرستد؟ او اراده بکند می‌تواند ثوابش را به ایشان بدهد دیگر؛ نه! این نیست! در نظام عالم باید این عمل در خارج انجام بگیرد، پیغمبر بخواهد انجام بدهد، یا غیر پیغمبر. هر دو باید گوسفند بکشند. ثواب می‌خواهد برسد، باید صدقه داده شود. حالا من پیغمبرم دیگر، آن ثوابی که صدقه دارد یک اراده می‌کنم صد برابرش برسد، نه! این نیست! باید پیغمبر هم صدقه بدهد، پیغمبر هم باید قرآن بخواند، پیغمبر هم باید نماز بخواند، پیغمبر هم باید وقتی سر قبرش می‌رود، فاتحه بخواند؛ نمی‌شود بگوید حالا من پیغمبرم، خب یک اراده می‌کنم آن نفحات

می‌رسد.

مرحوم آقا به ما توصیه می‌کردند که - این را هم رفقا همیشه انجام بدهند - هر وقت از بیمارستانی می‌گذرید، حمد شفا بخوانید برای مریضان؛ و هر وقت از قبرستان می‌گذرید، برای امواتی که هستند حمد و قل هو الله بخوانید. دارید یک مسافرت می‌کنید در یک جاده، حرکت می‌کنید، به یک دهی می‌رسید، به یک شهری می‌رسید، این طرف یک قبرستانی است، یک حمد و قل هو الله برای همه آنها باید بخوانید. خودشان هم می‌خواندند. ظاهراً مرحوم علامه طباطبایی به ایشان این مطلب را از دستور مرحوم قاضی داده بودند. ببینید این بزرگان چقدر مسائل اخلاقی را در نظر می‌گرفتند: حالا که داری می‌روی، خب یک فاتحه‌ای هم بخوان، تا یک ثوابی هم به دیگری برسد دیگر! چرا بخل می‌کنی؟ این که دیگر مؤونه ندارد! این که دیگر دست در جیب بکن و این‌ها را ندارد! یک قل هو الله بخوان، یک حمد بخوان بگذار آنها هم به یک برکتی برسند، به یک فیضی برسند.

این عمل عملی است که باید انجام بدهد، پیغمبر هم باید انجام بدهد. پیغمبر هم برای تقرّب بیشتر و استفاضه بیشتر باید روزه بگیرد. باید ماه رجب و شعبان را روزه بگیرد. باید در طول سال روزه بگیرد، نباید بگوییم که: «ا! چرا؟ او که دیگر پیغمبر است!»

خب پیغمبر است، بله، پیغمبر است، اما آن روزه‌ای که پیغمبر می‌گیرد، در یک مرتبه است، و او را به مسائل مورد نظر و افق‌هایی که باید به آن افق‌ها رسول خدا برسد، او را در آن جا قرار می‌دهد؛ خب روزه‌ای که ما می‌گیریم هم آن مقداری که برای ما مفید است. هرکس به اندازه خودش و به اندازه سعه وجودی خودش بهره می‌برد. همان‌طوری که در همین دنیا، برای دوام حیات و برای دوام بقاء نیاز به غذا خوردن است. پیغمبر گرسنه می‌شد، ائمه گرسنه می‌شدند، مثل سایر افراد. بگوییم: حالا که چون پیغمبر است، نه دیگر نیاز به غذا ندارد، غلط است! مریض می‌شد، مثل سایر افراد دارو می‌خواست.

بنابراین، این قضیه روزه یک مسئله‌ای است که ما باید این را در نظر بگیریم. خداوند این را در سیر صعودی ما و در حرکت تقرّب و تجرّدی ما، قرار داده است، و متّی است که برگردن ما گذاشته شده است، و این یک ماه را ماه صیام و ماه روزه برای ما قرار داده است. این یک منت است! اگر می‌خواهیم که در روز قیامت از نعمات بیشتر متنعم باشیم، از دوازده ماه یک ماهش را حداقل باید روزه بگیریم. این جریان، جریانی است که انسان به عنوان وسیله حیات باید این مسئله را ارزیابی کند، نه یک جریان تحمیلی که خب دستور خداست، باید بگیریم دیگر! خب حالا بگیریم دیگر! نگیریم آن دنیا معلوم نیست چه به سرمان می‌آورند! نشینده‌اید بعضی‌ها مثلاً می‌روند مکه این‌ها وقتی آن‌جا هستند روزشماری می‌کنند چه وقت برگردند؟

یک دفعه ما مشرف شده بودیم مکه، خیلی وقت پیش، همان زمان مرحوم آقا، البته با ایشان نبود، ولی در همان زمان ایشان بود، چند نفر بودیم. بله، یک بنده خدایی آمد و او هم پیرمردی از آشنایان بود، یک روز

آنجا در اتاق آمد و گفتیم: خب، آقا این مدینه که دفعه اول است آمده‌اید چطور است؟

- می‌گذرد آقا! انشاءالله تمام می‌شود! تمام می‌شود و زود برمی‌گردیم پیش زن و بچه‌مان!

گفتم: «! تمام می‌شود؟!»

- آره، من هم در اتاق بودم، به چند نفر آنها که داشتند شکایت می‌کردند، گفتم: بابا هر روز بشمار با

انگشت‌هایت، یک روز رفت، دو روز رفت و بالاخره تمام می‌شود! برمی‌گردیم تا چند روز دیگر.

یک نگاهی به او کردم: خیلی خب! چه بگوییم؟! تمام می‌شود!!

خب، حالا شما به این صحبت به جهت همان افق فکری و افق وجودی که خداوند نصیبتان کرده

می‌خندید و تبسم می‌کنید و از این مسئله تعجب می‌کنید و باید هم تعجب کنید. کسی که در مکه می‌رود، یا به

مدینه می‌رود، هر روزی که از او می‌گذرد باید بگوید: آخ! یک روز گذشت! آخ! یک روز گذشت! بیست و

هشت روز دیگر مانده. فردا می‌شود: آخ! بیست و هفت روز! یک روز گذشت! هان؟ آن وقت این با آن کسی

که روزها را می‌شمارد: بیست و هفت روز دیگر مانده، پیش زن و بچه‌مان برمی‌گردیم، چقدر تفاوت می‌کند؟

بزرگان برای ماه مبارک رمضان یک همچنین حالی دارند! آخ! روز سوم ماه رمضان هم گذشت! آخ یک

هفته گذشت! آخ ده روز گذشت! چرا؟ چه می‌فهمیدند؟ چه درک می‌کردند؟ چه احساسی داشتند و دارند که

ناراحت است از این که این روز و شب دارد پیوسته می‌آید و او را به آخر ماه نزدیک می‌کند. اصلاً ناراحت

است، با خود می‌گویند: ای کاش شبانه‌روز می‌ایستاد، خورشید و ماه از حرکت می‌افتادند! هان! این چه

قضیه‌ای است که این مطلب باید به این کیفیت انجام بشود؟ باید دید این‌ها چه قسم روزه می‌گرفتند؟ این‌ها

چه قسم نسبت به این فریضه اهتمام داشتند؟

اولاً ما باید بدانیم: برکاتی که در روزه ماه رمضان هست، در هیچ روزه‌ای از ایام سال نیست. ما در ایام

سال خیلی روزها داریم که روزه‌اش مستحب است: روز عید غدیر، روز نیمه شعبان، ایام رجب، روز عرفه،

دحوالارض و امثال ذلک. روزه همه این‌ها مستحب است، خب از این مسائل کم و بیش اطلاع داریم. ولی

روزه ماه مبارک رمضان روزه‌ای است که در یک هوا و فضای خاص انجام می‌شود. آن هوا و فضای خاص در

هیچ روز از ایام سال نیست! یعنی آن لطف خاص، و آن عنایت خاص، که رسول خدا فرمودند: «رمضان شهر

أمتی»¹، ماه امت من است! در اوقات دیگر نیست، درست؟ راجع به رجب دارند که: شهر الله، راجع به شعبان

که حضرت فرمودند شهر من است، اما رمضان حضرت می‌فرمایند که مربوط به امت من است. این که مربوط

به امت من است یعنی چه؟ یعنی یک فضای خاصی و یک ظهور خاصی و یک اثر خاصی از آن مقام رحیمیت

پروردگار نسبت به بندگان در این ماه مبارک رمضان وجود دارد که برای این که انسان به آن مقام و موقعیت و

استفاضه و استفاده برسد، چاره‌ای جز روزه نیست! باید روزه گرفت! این روزه روزه‌ای است که انسان را به آن

هوا و به آن فضا می‌رساند.

این همه مرحوم آقا در کتاب مهر تابان‌شان، در کتاب روح مجردشان، در صحبت‌هایشان، راجع به کیفیت ماه رمضان و کیفیت روزه‌ای که اولیاء خدا می‌گرفتند، حکایت نوشته‌اند این که مرحوم قاضی ماه رمضان را چطور سیر می‌کرد؟ چطور طی می‌کرد؟ خب این‌ها که شوخی نبوده. دهه آخر ماه رمضان اصلاً کسی ایشان را نمی‌دید در نجف، کجا می‌رفت؟ حالا نمی‌گوییم ما هم همین کار را بکنیم، ولی خب بالأخره ایشان چه احساسی داشت؟ آن حالاتی که برای اولیاء خدا در این ماه پیش می‌آمد که آنها سر از پا نمی‌شناختند، چه حالی بود؟ بنده خود شاهد بودم که برای رسیدن ماه رمضان در پوست خود نمی‌گنجیدند! و با چه حال شعف و سرور و ابتهاجی می‌فرمودند: دارد ماه رمضان می‌آید! دارد ماه رمضان می‌آید! واقعا اینها چه احساسی داشتند؟ و این‌ها چه‌طور روزه می‌گرفتند؟ همین روزه‌ای که فقط سحری بخوریم و بعد هم افطاری دیگر؟ تمام شد؟ سحری بخوریم و افطار بخوریم یا نه؟ آنها روزه‌شان با روزه ما تفاوت داشت، حالشان با حال ما تفاوت داشت. مراقبه‌ای که آنها در این ماه مبارک رمضان انجام می‌دادند، به ضمیمه روزه‌ای که خب این یک تکلیف ظاهری و یک عمل ظاهری و عمل واجب بود، آن مراقبه، آنها را به همان‌چه که مد نظرشان بود می‌رساند. آن توجه، هرکسی نسبت به وضع خودش و نسبت به موقعیت خودش. وقتی که ماه رمضان می‌خواست بیاید، مرحوم آقا برای شاگردانشان - البته آن سابق الایام، نه این اواخر زمان حیاتشان - مطالبی را تذکر می‌دادند، مسائلی را تذکر می‌دادند و نسبت به ماه رمضان خیلی عنایت داشتند.

یکی از مسائلی که مطرح می‌کردند، این بود که می‌فرمودند: در ماه رمضان با مردم سر و کله نزنید. یعنی اگر فرض کنید که در سایر ایام آدم می‌آید به این می‌گوید آقا این چیست؟ آن یک چیزی می‌گوید، این یک چیزی می‌گوید و این حرف‌ها، در ماه رمضان این را کنار بگذارید، این سر و کله زدن می‌آید انسان را پایین می‌آورد، آن فایده را از انسان می‌گیرد، آدم را می‌آورد در همین مراتب اسماء جزئیّه حبس می‌کند، نگه می‌دارد. اگر انسان می‌تواند بگذرد، نگذارد که مسئله به مشاجره کشیده بشود. البته این دستور، دستور همه روزه‌هاست ها! همه ایام سال است‌ها! ولی عجیب است که چطور برای انسان غفلت پیدا می‌شود. ولی ماه رمضان به واسطه همان گرسنگی و به واسطه همان رقت نفس و رقت روح فی‌الجمله‌ای که در اثر توجه کم‌تر به مأكولات و امثال ذلک برای انسان پیدا می‌شود، انسان تذکر نسبت به این مسئله برایش بیشتر است، توجهش نسبت به این مسئله بیشتر است، در حالی که خب همه ایام سال باید همین‌طور باشد. دستور خاص ندارد که حالا در ماه مبارک انسان اینچنین کند، و در بقیه ایام سال همین‌طور یله و رها، هرکاری که دلش خواست انجام بدهد؛ نه! این‌طور نیست! ولی در ماه مبارک زمینه مساعدتر است، بستر مساعدتر است، هموارتر است برای این که انسان به آن مراقبه و به این مسائلی که خب دستورات آنها بود، برسد. سر و کله زدن با مردم، نسبت به یک مسئله بی‌خود انسان پافشاری کند، این، آن فایده روزه را می‌آید از انسان می‌گیرد، سلب می‌کند، کم می‌کند. حالتی که برای انسان پیدا می‌شود، آن حالت را تخفیف می‌دهد، سبک می‌کند.

لذا می فرمودند که تا انسان احساس می کند که می خواهد با یک نفر درگیر بشود، بگذرد، حواسش را یک جای دیگر پرت بکند و برود در یک جای دیگر و مطلب را بگرداند. یا وقتی که فرض کنید یک نفر می آید سراغ انسان و از یک شخصی می خواهد بگوید، تا می خواهد صحبت بکند، می بیند که هان! دلش دارد یک جور دیگری می شود! نفسش دارد یک جور دیگر می شود. تا می خواهد اینچنین شود بحث را عوض کند: هان راستی فلان جا چه خبر؟ اصلاً قضیه را نگذارد که به ایمجا برسد و نفس درگیر این نکته بشود. این از مسائلی بود که خیلی ایشان نسبت به این قضیه تأکید داشتند و به خصوص در ماه مبارک که نسبت به این مسئله بیشتر توجه می دادند.

یکی از مطالبی که در ماه مبارک خیلی باید نسبت به آن توجه کنیم، دور شدن از توهّمات و خاطره‌هایی است که در ذهن خود نسبت به افراد برای خود ایجاد می کنیم. حالا یا واقعیت دارد یا ندارد. این بودن خاطره در ذهن برای یک روزه دار خوب نیست. حالا خاطره خوب نه ها! خاطره خوب که اشکال ندارد، اما خاطره‌هایی که انسان تا یاد آنها می کند، اخمش در هم می رود! حتی تنها هم گرفته نشسته‌ها! با کسی هم صحبت نمی کند ولی در ذهن می آید. نگذارد این خاطره اصلاً در ذهن بیاید؛ بیاید، خراب می کند، خراب می کند. لذا انسان نباید از اول راه بدهد. کسی بیاید پیش انسان از یک شخصی حرف بزند، غیبتش را بخواهد بکند، حتی بخواهد مطلب صحیحی هم بگوید، راست هم بخواهد بگوید، ولی همین که در او یک خاطره بد ایجاد شود، خراب می کند.

مرحوم آقا می فرمودند اگر کسی غیبت مرا می کند، نیاید به من بگوید! خیلی وقت پیش من این را یکی دو سه بار از ایشان شنیدم، در همان زمانی که در تهران بودند. می فرمودند: نیاید به من بگوید، در همان جا استغفار بکند؛ چون همین که می آید به من می گوید آقا ما غیبت شما را کردیم و حالا غیبت را بگوید یا نگوید، همین که می خواهد این را بگوید، چه می شود؟ یک خاطره از این در ذهن من می رود؛ خب حالا این چه گفت؟ به که گفت؟ در چه زمینه‌هایی گفت؟ می بینید! آدم که نمی ایستد که! دائم شروع می کند این مسئله را در ذهن حلّاجی کردن، خیلی اتفاق افتاده. من هم اتفاقاً این استدعا را رفقا دارم، البته رفقا که اهل این حرف‌ها نیستند! حالا اگر جایی شنیدند کسی راجع به ما حرفی زده است، به من نیاید بگوید! ما نیاز به شنیدن این مطالب نداریم، اصلاً و ابداً! یا عیب و نقص در ما هست، که خب چیز خاصی نیست که حالا انسان بخواهد از عیب و نقصی که در او هست فرار کند، از خدا می خواهیم که اصلاح کند؛ یا نیست، و اگر نیست چرا ذهنش را انسان بیاید مشغول کند و درگیر کند نسبت به آن چیزی که حالا نبوده و گفته‌اند؟ آن حالت ذهنی بین انسان و بین افراد چرا خراب بشود و از بین برود؟ خب حالا غیبت کرده که کرده دیگر!

نه آقا! ما فلان مجلس بودیم، آقا راجع به این قضیه از شما این را می گفتند، فلان می کردند، چه می گفتند...

خب این حال آدم را می‌آید می‌گیرد، خراب می‌کند. حالا بعضی‌ها هم غرض ندارندها، خیال می‌کنند دل‌سوزی و این‌هاست. چرا؟ همین چند روز پیش بود، در منزل بودیم یک بندهٔ خدایی آمد و راجع به یک قضیه‌ای و خب قضیه بی‌ربطی هم بود و وقوع خارجی هم نداشت: که این و این و این راجع به شما یک همچنین مطالبی و یک همچنین مسائلی گفته‌اند. خب، اتفاقا حتی مربوط به یکی از بستگان بود و خب خیلی مسئله، موجب تکدر و این‌ها بود، ولی من از این قضیه بیشتر ناراحت شدم، بیش از آن‌چه که راجع به این که یک مسئله بی‌ربطی به انسان نسبت بدهند، چرا این قضیه حالا به گوش ما رسیده؟ حالا اگر نمی‌رسید بهتر بود! آدم نسبت به افراد خب یک ذهنیتی دارد، خب آن ذهنیت بود دیگر! حالا دوباره آن ذهنیتی که دارد، یک چیز دیگر هم رویش اضافه شد، یک چیز دیگر هم رویش آمد، در حالتی که نه نفع دنیوی برای ما دارد اطلاع بر این، و نه نفع اخروی. حالا آن آمده روی ذهنیت خودش، یک حرفی زده، و یک غلطی کرده، خب کرده که کرده دیگر! حالا آدم بیاید این را بشنود، چه نفعی دارد؟

ما نباید این دو روز دنیا را به این مطالب بگذرانیم، خیلی کار داریم! درد زیاد داریم. بیچارگی خیلی زیاد داریم، ضعف خیلی زیاد داریم، عقب افتادگی خیلی داریم. مجال نداریم که حالا بلند شویم بیاییم، به این که در این دنیا آن پشت سر ما چه گفت، این جلوی روی ما چه گفت، پردازیم این مطالب، دست و بال ما را می‌بندد، مگر چقدر دیگر از عمر ما باقی مانده؟

این‌ها مسائلی است که بزرگان روی این مطالب تأکید می‌کردندها! و هرکس به هر اندازه رعایت کند، نفعش را خودش می‌برد، نفعش را خودش برده، فایده‌اش را خودش برده. قطعا بدانید نمازی که شما می‌خوانید بعد از شنیدن این مطلب، با نمازی که قبل از شنیدن بود، تفاوت می‌کند؛ خب اثرش را گذاشت دیگر! آن اثر تخریبی خودش را گذاشت. خب چرا انسان حالا بشنود؟ درست؟

اینجا است که می‌فرموده‌اند: سالک رند، سالکی است که به فکر خودش باشد! هان! توجه کردید می‌خواهم چه عرض کنم؟ یعنی آن کسی که می‌آید و به شما می‌گوید آقا من فلان جا نشسته بودم و فلان کس داشت راجع به شما این حرف را می‌زد، بدانید دارد در شما تخریب ایجاد می‌کند. اگر یک شخصی یک استکان سم به منزل شما بیاورد و به دست شما بدهد، شما تناول می‌فرمایید یا در همان جا می‌ریزید و از بین می‌برید؟ چند دفعه هم می‌شوئید که اصلا هیچ آثار مخربی باقی نگذاشته باشد. چرا؟ چون احساس می‌کنید این سم، شما را دارد تخریب می‌کند، می‌خواهد تخریب کند، حالا او هم نفهمد، حالا او هم خودش نداند. این‌گونه مسائل، مسائلی است که برای ما تخریب است و آن حال و روح را می‌گیرد.

چند مرتبه من خدمت رفقا گفته‌ام که دروغ و نفاق، مهم‌تر از آن اثر خارجی که دارد، اثری است که روی خود گوینده اول ایجاد می‌کند، آن را می‌خواهد چکار کند؟ یک کسی دروغ بگوید، یک کسی دورویی بکند، یک کسی تقلب بکند، یک کسی خلاف بکند. خب این یک اثر خارجی دارد، تبعات خارجی دارد، تبعات

سلبی و منفی خارجی دارد، این به جای خود محفوظ، ولی قبل از تبعات خارجی، و آثار خارجی، آن بلایی که الآن سر نفس در می آورد آن را می خواهید چکار کنید؟ نفس را چکار می کند؟ برمی گرداند! هان، هان! بعد از یک مدت آدم نگاه به یکی می کند: ا! عجب قیافه ای دارد! اصلاً آدم نیست، مثل حیوان است! چرا؟ آنقدر دروغ گفته که اصلاً حیوان شده! اصلاً مجسمه دروغ شده، اصلاً خودش یعنی دروغ! آدم نگاه می کند، اصلاً یعنی دروغ، هان! انگار روی پیشانی نوشته: دروغ! قیافه اش اصلاً دروغ است دیگر! تقلب شده است دیگر؛ هان، ریا، دروغ، تقلب، نفاق، پدرسختگی، حیوانیت، این ها همه چیست؟ آن اثری است که خودش بر خودش گذاشت، خودش بر خودش آن اثر را ایجاد کرد؛ حالا تبعات خارجی بماند، آن یک مسائل دیگری است که آن به جای خود.

دستوری که اولیاء و بزرگان به ما می دادند، در وهله اول برای خود ماست، نه برای خارج؛ به خارج چه کار داریم؟ به خود ما برمی گردد. لذا می فرمودند در ماه مبارک رمضان، رفقا توجه داشته باشند بر این که آن آثار منفی که به واسطه عدم مراقبه برای انسان حاصل می شود، موجب می شود که اثر روزه، مترتب نشود. و این چه ماهی است؟ این ماهی است که سرنوشت انسان در این ماه رقم می خورد.

روز اول ماه مبارک، یک قدم نزدیک شدیم، روز دوم، یک قدم دیگر، روز سوم، روز هفتم، دهم، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، شب بیست و سوم دیگر مطلب تمام! ببینید! بیست و دو روز، خدا آماده می کند، آماده می کند، همین طور می آید جلو، جلو، جلو، برای تقدیر و برای اندازه گیری سال بعد. چون در شب بیست و سوم است دیگر! دو شب قدر قبل از آن باید در حال تهجد و در حال تهیو و در حال زمینه سازی برای ورود به مقام تقدیر و مشیت خدا، بگذرانی و آماده کنی تا به شب بیست و سوم که می رسیم. لذا شما رفقا بدانید تقدیر شب بیست و سوم شما از روز اول ماه رمضان است! من این را گفتم ها! یک دفعه خیال نکنید: نه، حالا ده روز، بیست روز را می گذرانیم، شب بیست و سوم شروع می کنیم قرآن خواندن، شروع می کنیم جوشن خواندن، شروع می کنیم از همین ادعیه و این ها را انجام دادن، هیچ فایده ای ندارد! اصلاً! بیخود دنبالش نروید، بیخود هم زحمت نکشید!

آن جوشنی که شب بیست و سوم یک دفعه سبز بشود، و آن نماز خواندنی که یک دفعه شب بیست و سوم شروع شود، هیچ فایده ای ندارد! آن جوشنی که از روز اول ماه رمضان زمینه اش پیدا بشود، آن شب بیست و سوم کار می کند. حالا نه فقط جوشن! از باب مثال گفتم. همان منظور توجه و تنبه و تذکر نسبت به آن مقام عبودیت و معبودیت، آن منظور است. آن حال از روز اول ماه مبارک باید آماده شود.

لذا بنده در صحبت هایی هم که قبل کرده ام، نمی دانم که رفقا به سمعشان رسیده یا نه، در این که چطور شب بیست و سوم شب قدر است، در حالتی که نسبت به شب نوزدهم و شب بیست و یکم هم شب قدر اطلاق شده است؟ در آنجا من خدمت رفقا عرض کرده ام که مسئله قدر، یک مسئله چاپ نیست! یا مسئله

خلق الساعه بودن که یک مرتبه جبرئیل از آن بالا بیاید و نامه اعمال را پیش امام زمان بیاورد و حضرت بردارند امضا کنند که این شخص امسال اینطور می شود، آن شخص فرض کنید که این قضیه برایش پیدا می شود و...، نه این طور نیست!

یک جریان تکاملی است، که این جریان تکاملی یک بدوی دارد، و یک ختمی دارد. بدوش از ماه رمضان است، و یا حتی قبل از ماه رمضان: ماه شعبان، و رجب؛ این ها هم بی تأثیر در این مسئله نیستند. این بدو از ماه مبارک شروع می شود، دائم می آید می چرخد، می چرخد، تکامل پیدا می کند، آن حالی که انسان در این روزها به واسطه مراقبه، یا بر خلاف مراقبه، - هر دو طرف - آن حال را پیدا می کند، در شب قدر تکمیل می شود! هان! هی یواش یواش جلو می آید، جلو می آید. چه در جهت مثبت، و چه در جهت منفی آن حالی که پیدا کرد شب قدر تقدیر می شود.

لذا می فرمودند قبل از ماه مبارک، رفقا توبه باید بکنند. غسل توبه باید انجام بدهند، که همان غسل استخاره است و بعد دو رکعت نماز دارد که نماز توبه و صد مرتبه در سجده: استغفرالله ربی و أتوب إلیه و حالشان را در هنگام استغفار واقعا حال بیرون آمدن از جنبه های تکثر و وارد شدن در حریم عبودیت قرار بدهند: خدایا تا حالا هرچه ما انانیت داشتیم، هرچه ما تفرعون داشتیم، هرچه بیا و برو داشتیم، این ها را دیگر ما کنار می گذاریم و رو به سوی تو ما قرار می دهیم، تو برای ما چه تقدیر می کنی؟ آن چه که برای ما تقدیر می کنی، ما همان را می خواهیم. حتی روزه ای که می خواهیم بگیریم، روزه را برای کیف نفس نمی خواهیم بگیریم! باز این هم خودش خیلی مهم است! خیلی والا! یکی روزه بگیرد برای این که به آن حالات برسد، برای این که به آن نعمات برسد، باز خیلی زیاد است، ولی باز بزرگان ببینید ما را کجا بردند؟ از این جا بالاتر! نایستید! روزه ای که می گیریم: خدایا این روزه ای که داریم می گیریم برای این که ما را به تو برساند می گیریم! حالا اگر یک روز از این روزها نتوانستیم بگیریم، خب نتوانستیم که نتوانستیم! دیگر چرا ناراحت باشیم؟ خب اینجا دیگر برای آنهایی که نمی توانند روزه بگیرند یک مواردی پیدا می شود. حالا اگر نتوانستید روزه بگیرید، کسالتی دارید، طیب منع کرده: خدایا ما عبد تو هستیم! نمی خواهی بگیریم نمی گیریم! اصرار به روزه گرفتن نمی کنیم!

این را هم بدانید یک وقت کاری نکنید که بر خلاف رضای خدا باشد! وقتی که انسان به مرتبه عبودیت خودش را تنازل می دهد، دیگر کیفیت اطوار خارجی آنجا نباید در حال او تأثیر بگذارد. این مطلبی که عرض کردم که بزرگان نسبت به روزه چه حالی داشتند، این منافاتی با این مطلب ندارد؛ چون احساس این است که در این حال، روزه مرا به این حال می رساند، من در این ابتهاج هستم. اگر خدا برای من روزه را نخواسته، روزه را نخواسته، بسیار خب!

خود مرحوم آقا در اواخر حیات خودشان روزه نمی گرفتند؛ اطباء منع کرده بودند. ما می رفتیم پیششان

افطار می کردیم، می گفتند: سفره را بپندازید! خودشان هم می آمدند می نشستند و می گفتند: ما که روزه نمی گیریم! اگر سحری نخوریم و افطار هم نخوریم کافر مطلقیم! اقلّا می آییم با شما افطار بکنیم! اگر نخوریم دیگر کافر می شویم!

درست؟ اما حالشان چگونه است؟ تفاوت نمی کند! چون الآن خدا این حال را خواسته، الآن این مسئله را خواسته، ممکن است برای همه پیدا بشودها! خود بنده شاید، بنده کسالتی که داشتم، پانزده سال بود که من روزه نمی توانستم بگیرم؛ حالا الحمدلله چند سالی است که خداوند توفیق داده، این حالی که برای انسان در یک همچنین وضعیتی پیدا می شود، و آن انکساری که هست، یعنی خدایا تو هرچه خیر برای من تقدیر می کنی من به همان رازی هستم؛ سلامتی بدهی، روزه می گیریم، سلامتی ندهی و امر به افطار بکنی، ما همانیم. ممکن است همین، بیش از آن روزه حتی برای انسان یک منافی داشته باشد، که در روزه به دست نمی آید!

ببینید! چقدر رحمت خدا گسترده است! خیال نکنید فقط به روزه است: ای داد! ما که محروم هستیم! ای وای، مؤمنین، رفقا، دوستان دارند روزه می گیرند و ما نمی گیریم. نه! ممکن است سهم آنها از این قضیه حتی بیشتر هم باشد، وقتی که انسان مطالب را به این کیفیت و با این دیدگاه بخواند نگاه بکند.

این قضیه را هم بگویم - ظاهراً دیگر وقت دارد می گذرد - در سفر حج بودیم، در زمان حیات مرحوم آقا، در همان اوّلین سفر، که بنده سنّ هنوز به حدود هفده سال نرسیده بود. بله، در سفر بودیم، در مدینه، یکی از افراد از دوستان نبود، ولی خیلی نسبت به مرحوم آقا اظهار ارادت می کرد. آمد و دستش ناراحتی داشت، اگرما داشت و ناراحت بود از این که چند روز دیگر به سمت مکه حرکت می کنیم و این هم خب با لباس احرام و این وضعیّت، چطور می خواهد اعمال را انجام بدهد؟ آمده بود پیش ایشان، مرحوم آقا یک خنده ای کردند و بعد فرمودند که: مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی - همان کسی بود که در نجف در سی شب ماه مبارک رمضان، دارند دیگر! یک آیه را سی نوع تفسیر کرد! و امثال مرحوم نائینی و آقاضیاء عراقی و این ها می رفتند در منزل خودش، یک ساعت یا یک ساعت و نیم از افطار که می گذشت، یک جلسه خصوصی بود و این ها می رفتند آن جا، ایشان شب اول یک آیه را معنا کرد و یک ساعت در اطرافش صحبت کرد، به طوری که این ها می گفتند تا به حال یک همچنین چیزی ما نشنیده بودیم، یک همچنین تفسیری ما نشنیده بودیم. شب دوم می رفتند، می دیدند!! عجب! ایشان همان آیه را دوباره خواند و شروع کرد در اطرافش صحبت کردن، اصلاً یک مطالب دیگر! اصلاً هیچ ربطی به مطالب دیشب نداشت! مربوط به آیه بوده، ولی اصلاً با مطالب شب قبل ارتباط نداشت! می گفتند اصلاً ما تا به حال یک همچنین چیزی به نظرمان نرسیده بود!

شب سوم همین طور، شب چهارم همین طور، شب پنجم... تا سی شب! هر شب همین آیه را ایشان می خواند، یک ساعت راجع به آن صحبت می کرد، به طوری که هیچ ربطی به مطالب شب های گذشته نداشت، مطلب جدید بود.

یاد این قضیه افتادم که مرحوم آقا به من فرمودند در بیمارستان که بودیم، بیمارستان مشهد، در بخش قلب، سه سال قبل از فوتشان که من خدمتشان بودم در سی سی یو و خود بخش که آمدند یکی دو هفته ای طول کشید، ما این مثنوی را برده بودیم و گذاشته بودیم آنجا و در وقتی که ایشان خواب بودند می خواندیم. خب ما می نشستیم و مثنوی می خواندیم.

یک روز ایشان نگاه می کردند، گفتند فلانی آن کتاب آبی چیست آنجا؟ کتاب آبی؟

گفتم: مثنوی!

گفتند: مثنوی؟! به به! خب بخوان برایمان!

هیچی! کارمان درآمد! دیگر ما شروع می کردیم برایشان خواندن و ایراد ما را می گرفتند: نه! این جا را باید بکشی، این جا را نباید زود تمام کنی، این جا را این طوری باید بگویی و در بعضی از فقرات هم می گفتند خب حالا این شعر را معنا کن و بعد هم خب خودشان هم معنی می کردند.

خیلی خلاصه برای ما مغتنم بود آن ایامی که در آنجا در خدمت ایشان بودیم.

بعد ایشان فرمودند: "این را از من داشته باش، مرحوم استاد، حضرت آقای حداد به من فرمودند که مرحوم استادشان، مرحوم قاضی به ایشان فرمودند: "که من هشت بار مثنوی را از اول تا به آخر خواندم - هشت بار! ما آیا تا به حال یک دفعه هم خوانده ایم؟! من که نخوانده ام! ان شاء الله خدا توفیق بدهد که ما بتوانیم از این بحار نعمات و رحمت الهی که واقعا خزائن اسرار است بهره مند شویم - و هر بار یک معنای جدیدی غیر از معنای قبل برای من از این اشعار حاصل می شد." خب این یعنی چه؟ از چه مسئله ای حکایت می کند؟

مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی، ایشان سی شب ماه مبارک رمضان را در یک آیه تفسیر داشتند و بعد وقتی که شب آخر ماه مبارک بود، فرمودند: می گویند که قرآن هفتاد بطن دارد، سی بطنش را به ما دادند، چهل بطنش طلب شما، بروید از هر کسی که بقیه اش را دارد پیدا کنید. ما به سی تا بیشتر نرسیدیم!

خوش به حالشان! سی بطن قرآن را خدا قسمت شخصی بکند! افرادی که پای این درس بودند، عرض کردم، اعظم علمای شیعه امثال مرحوم عراقی و مرحوم نائینی و این ها بودند. مرحوم سید جمال گلپایگانی و این ها می رفتند و این طور استفاده می کردند. آن وقت همین مرحوم آخوند ملافتحعلی، البته حالا این اواخر شاید اختلاف حالات داشتند، ما نمی توانیم بگوییم در یک حال بوده این قضیه، مرحوم آقا فرمودند: - ایشان وقتی که می خواهند حرکت کنند برای مکه، ایشان هم ناراحتی پوستی داشتند و این در زمستان عود می کرد، معمولا اگرما این طور است، در موقع تابستان و خب قدری بهتر می شد. اتفاقا هم موقع حج افتاده بود به زمستان، از کوفه که می خواستند حرکت بکنند، گفتند: خدایا خلاصه در این سفر، این بیماری را از ما بگیر که ذهن و فکر ما انقدر مشغول این مسائل و این گرفتاری که راجع به طهارت و تطهیر این هاست، نداشته باشیم.

ایشان می فرمودند: همین که ایشان یک همچنین تقاضایی را از خدا می کند، فی الفور خوب می شود!

فی الفور! حرکت می کند می آید برای مکه و مدینه و زیارت و...، خب آن هم بیش از یک ماه و دو ماه طول می کشید و وقتی که برمی گردند، همین که دم دروازه کوفه می رسند، دوباره می بینند شروع شد! خدا گفت خیلی خب! تواز ما این سفر را خواستی، ما دادیم و بیشترش را نخواستی! ما هم قضیه را به حالت سابقش برگردانیم.

این مطلب را ایشان می خواستند بفرمایند: که انسان باید ببیند او برای ما چه تقدیر و مصلحت کرده؟ از کجا آن حجی که با این کیفیت است، اثرش، ثوابش، تأثیرش، آن روحانیتش، کمتر است از آن حجی که بدون این مشکلات و بدون این ابتلاء باشد؟ این مرد مرد بزرگی است! ولی شما ببینید این اولیاء الهی تا کجا رفتند، و تا کجا سیر کردند و تا کجا می خواهند ما را سیر بدهند! خب بله، خیلی خوب است، انسان حج انجام می دهد با طهارت و از خدا می خواهد و خدا هم استعجابت می کند، اما بالاتر هم دارد یا ندارد؟ افق بالاترش این است که می گوید خدایا من حرکت کردم به سوی تو با این وضع، خودت می دانی، تمام شد! این بالاتر است! و آنی که گیر آدم می آید فرق می کند. آن هم خدا انجام می دهد، آن حج هم خدا قبول می کند، خب حجی که آخوند ملافتحعلی انجام بدهد، معلوم است چه حجی است دیگر، اما باز بالاتری هم هست! و آن این است که انسان عبد باشد: خدایا خون می خواهد بیاید، خب بیاید، چکارش کنیم؟ تکلیفمان را انجام می دهیم، وظیفه مان را انجام می دهیم... لباس احراممان هم نجس می شود، خب بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه حتما پاک باشد، هر وقت رسیدیم به یک جایی، آن لباس را طاهر می کنیم، تمام شد!

ببینید! هی نفس می خواهد حتی در امور معنوی هم خودش دخالت کند! نفس می خواهد به آن حال و هوایی که می پسندد، در آن حال و هوا قرار بگیرد. وقتی ببیند!! لباس احرام است، ولی دارد دستش خون می آید، بدنش نجس است، یک جوری می شود:!! ای کاش این طوری نبود! حالا ما داریم بابا لبیک می گوییم، حالا داریم فرض کنید به سمت مکه حرکت می کنیم، اگر این طور نبود بهتر بود، شاید این توفیق را ما نداریم؟ ولی نه! وقتی که ول کرد خودش را، رها کرد خودش را، وقتی رها کرد، آن وقت یک چیزهای دیگر به او می دهند.

پس بنابراین ما در ماه مبارک روزه توفیق روزه پیدا کردیم، روزه می گیریم. گفتند روزه نگیر، خب نمی گیریم، همان حال و هوای روزه را باید حفظ کنیم.

از مطالبی که نسبت به آن مطالب خیلی مرحوم آقا نظر داشتند، در ماه مبارک، مسئله شب های ماه مبارک بود. می فرمودند: اثر روزه در ماه مبارک، در شب ظاهر می شود؛ لذا بهتر است انسان خواب شب خودش را کمی کم کند و بیشتر به همین تهجدات و امثال ذلک بپردازد، نه این که همه اش نماز بخواند، نه! مثلاً دیوان حافظ را بردارد، اشعار حافظ بخواند. ماه مبارک این نیست که فقط انسان بردارد روضه/الشهدای کاشفی! یا لُهوَف سید ابن طاووس یا مَقْتَل مَقْرَم را بخواند و روضه و نوحه بگذارد! نه! این نیست! ماه مبارک رمضان، ماه

نور است، ماه بهجت است، ماه سرور است، ماه کیف کردن است، ماه عشق‌بازی با خداست، گریه و روضه و این مسائل، البته آن هم جای خودش را دارد، و آن ایام و لیالی مصیبت هم که خب به جای خودش هست؛ اما انسان باید حال و هوای خودش را با آن فضا نزدیک کند، و آشنا کند، نه این‌که همه‌اش بگذارد روضه بخواند، روضه گوش کند و گریه کند و بگوید: خب حالا خوب شد!

نه! این نیست قضیه! حکایات بزرگان، کلمات قصار بزرگان، مطالعه در احوال بزرگان، خواندن اشعار عرفاء و اولیاء الهی، حافظ شیرازی، البته خب برای فارسی زبان‌ها، حافظ شیرازی، مثنوی. بردارید یک شب بخوانید ببینید چکار کرده این مرد! یک صفحه، دو صفحه مثنوی بخوانید، تأمل کنید! در اشعار مولانا، و همین‌طور در سایر اشعار و حکایات و قصص بزرگان، کتاب‌های اخلاقی، کتاب‌های مرحوم آقا، نسبت به مسائل مختلف و این‌ها، این خیلی برای انسان می‌تواند کارساز باشد؛ با توجه به روزه و به آثاری که روزه دارد. مطالبی هم هست که البته خب رفقا از آن مطلع هستند، و دیگر نیازی به تذکر و بازگو کردن نیست و ان‌شاءالله اگر خداوند توفیق عنایت کند، تتمه مطالب عنوان بصری را دیگر برای بعد از ماه مبارک ادامه خواهیم داد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد